

# آوانگاردیسم: یک استراتژی نخبه گرایانه برای یک جامعه اقتدارگرا

یکشنبه, 24 ام اردیبهشت, 1402

منبع این مطلب [socialisme-libertaire](#)

نویسنده مطلب: پاتریک مرین ترجمه سولماز اسکندری

Share 5

توده‌های کارگر برای پیروزی در مبارزه و فتح رهایی خویشتن باید توسط «نخبگان»، «اقلیت روشن فکر» و مردان «آگاه» و سطح بالاتر از این توده هدایت شوند. [...] این یکی از عجیب‌ترین پدیده‌هاست که چنین ایده‌ای در ذهن کسانی ریشه دوانده باشد که ادعایی رهایی‌بخش و انقلابی دارند، [...] بنابراین من فاشیسم را به گسترده‌ترین معنا می‌نگرم. برای من، هر مکتبی که دیکتاتوری را بپذیرد - مستقیماً یا تلویحاً، «راست» یا «چپ» - اساساً، عیناً و ذاتاً فاشیست است. برای من، فاشیسم بیش از هر چیز ایده رهبری توده‌ها توسط یک «اقلیت»، حزب سیاسی و یک دیکتاتور است. انقلاب پیروزمند به جای این که به رهایی طبقه‌ی کارگر منتهی شود، علی‌رغم تمام نظریات رهایی‌بخش-دیکتاتور، به کامل‌ترین و وحشتناک‌ترین شکل بردگی و استثمار طبقه کارگر توسط طبقه حاکم ممتاز ختم خواهد شد.» (۱۹۳۴) ولین - فاشیسم سرخ

اغلب شنیده می‌شود که در چارچوب سیاسی، افراط‌گراها شامل راست افراطی [فاشیست‌ها] و چپ افراطی [لنینیست‌ها] به هم می‌رسند. با توجه به ایده‌هایی که هر دو جناح افراطی این روزها به طور عمومی در مورد موضوعات مختلف می‌پروانند، ممکن است این سخن ناسازگار به نظر برسد. با وجود

این که تفاوت‌هایی وجود دارد، اما با این حال، گاهی اوقات افراد/گروه‌هایی پیدا می‌شوند که می‌توان آن‌ها را مایه‌ی سردرگمی دانست. آن‌ها آمیزه‌ای نامأنوس از افراط (آنچه می‌توان مرکز افراطی نامید؟) را در روش‌ها و گفتارهایشان می‌آفرینند. این موضوع چیزی است که هر دو سوی افراط‌گراها عموماً آن را رد می‌کنند، مگر زمانی که چنین فن‌بیانی برای آن‌ها سهل و آسان باشد که با «رادیکالیسم» سیاسی و لفاظی‌های گیج‌کننده مشخص می‌شود. نقاط اتصال زیادی در مرکز طیف‌ها وجود دارد (نه چپ و نه راست) که از افق‌های مختلف می‌آیند. با این حال، اگر نگاه دقیق‌تری به تاریخ بیندازیم، در واقع اشتراکاتی میان لنینیسم و فاشیسم وجود دارد. اگرچه تشخیص آنچه متعلق به این جنبش یا آن جنبش است دشوار نیست، اما مسلم است که آن‌ها از نظر گفتمان و تصاحب قدرت، از لحاظ تاریخی رویه‌های نسبتاً مشترکی دارند. همیشه یک رهبر، یک حزب، یک نیروی مسلح +/ - قانونی و یک ایدئولوژی / مذهب برای دفاع وجود دارد.

از نظر تاریخی، آن‌ها اغلب از «سوسیالیسم» (حداقل این چیزی است که در اساسنامه یا ادعاهایشان به آن تظاهر می‌شود) یا تمایل به تعریف خود به عنوان برآمده از میان مردم (علیه نخبگان، الیگارشی و غیره) شروع می‌کنند. با این حال، گاهی هم اتفاق افتاده که از لیبرالیسم شروع می‌کنند اما در نهایت به ناسیونالیسم می‌رسند، یا این که علی‌رغم سخنان واهی از قبل ناسیونالیست بوده‌اند. تأثیر لنینیسم بر فاشیسم ایتالیا را به رسمیت شناخته شده است. برای مثال، در نوزدهمین کنگره حزب کمونیست در سال ۱۹۳۳، بوخارین دریافت که فاشیسم ایده‌های بلشویکی را تصاحب کرده و نشان داد که چگونه فاشیسم ایتالیایی «تجارب انقلاب روسیه را به‌طور ملموس» در قالب «روش‌های مبارزه» به کار گرفته است. در واقع، «اگر آن‌ها را از لحاظ صوری، یعنی از نقطه نظر تکنیک و روش‌های سیاسی‌شان در نظر بگیریم، کاربست کامل تاکتیک‌های بلشویکی را نزد آن‌ها کشف می‌کنیم... حس تمرکز سریع کنش نیرومند [و] پراورزی یک سازمان نظامی با ساختار سفت و سخت. [به نقل از آر. پی. روسیه تحت رژیم بلشویک ۱۹۱۹-۱۹۲۴]

ما همچنین تروتسکی را در بیوگرافی ناقص او درباره استالین داریم که خاطرنشان کرد: «موسولینی از بلشویک‌ها دزدی کرد... هیتلر از بلشویک‌ها و موسولینی تقلید کرد». [استالین، ج. ۲، ص ۲۴۳]. بعدها، اتورول اعلام کرد که «لنین به فکر نجات شبه‌سوسیالیسم بلشویسم بود و با نجات این شبه‌سوسیالیسم، فاشیسم را پایه‌گذاری کرد.» [«فاشیسم سرخ، فاشیسم قهوه‌ای»، ۱۹۳۹]

در طرف فاشیسم ایتالیایی، تأثیرات لنین به ویژه در مورد پیشاهنگ حرفه‌ای، به واقع قابل شناسایی است (اسکادریست‌ها، آوانگاردیستا، جوانان فاشیست، سیاه‌پوش‌ها...). آنچه در ادامه می‌آید، همان شیوه‌ی انجام کارها را نشان می‌دهد، حرکت از لیبرالیسم منچستری به سرمایه‌داری دولتی.

در اینجا سؤالاتی در مورد لنینیست‌های کنونی مطرح می‌شود که خواهان جبهه‌ی ضدفاشیستی و در واقع حتی جنبش ضدفاشیستی هستند (نباید آن‌ها را با مارکسیست‌های دیگر اشتباه گرفت، اگرچه برخی راه را برای آن‌ها تا حدی هموار کرده‌اند) اما این سوال را نمی‌پرسند که چه کسی فاشیسم را آغاز کرد. این امر می‌تواند شکست‌های پی‌در پی خود جنبش را نیز توضیح دهد چرا که لنینیست‌ها وقتی نوبت به ضدفاشیسم می‌رسد فقط زیان می‌رسانند، اما نمی‌توانند فاشیسم را در پراتیک لنینیستی خود ببینند.

می‌دانیم که کوته‌فکری محقرانه‌ی استراتژیست‌های لنینیست-استالینیست (و اخلاف آن‌ها) که در طول انقلاب اسپانیا، ایده‌ی اولویت جنگ علیه فاشیسم را به جای انقلاب مطرح کردند و عملکرد آن‌ها در نهایت چه ثمره‌ای به بار آورد... به جامعه‌ای فاشیستی منجر شد.

اتخاذ مواضع استراتژیک پیش‌تازگرا چیزی است که لنینیست‌ها و فاشیست‌ها را به هم پیوند می‌دهد. این مسئله زمینه‌ساز سردرگمی است و باید محکوم شود..

## مفهوم

مفهوم «پیش‌تاز» یا «حزب/سازمان پیش‌تاز» بر مبنای این اصل استوار است که توده‌ها قادر به رهایی بخشی خودشان نیستند. این پارادوکس پیش‌تازگرایی است. از یک سو، به ایدئولوژی‌ای پایبند است که ادعا می‌کند مبتنی بر خودآزادی بخشی توده‌ها است (مثلاً دموکراسی مستقیم، نبرد طبقاتی، مبارزه علیه استثمار و ستم و غیره). از سوی دیگر این پیش‌تاز نه تنها می‌پندارد که توده‌ها نمی‌توانند خودشان را رهایی بخشند، بلکه همچنین دیکتاتوری حزب/سازمان بر توده‌ها را به عنوان پیامد و توجیه کامل خویش برای دفاع از نهضتی والاتر معرفی می‌کند.

از این منظر، فعالان باید خودشان را در قالب یک حزب/سازمان مبتنی بر اصول «مرکزگرایی دموکراتیک» سازمان‌دهی کنند که هدف آن کسب نفوذ تعیین‌کننده در مبارزات مردمی پشتیبان «نهضت والاتر» است. هدف نهایی چنین حزب/سازمانی، انقلاب و به دست گرفتن قدرت است. هدف کوتاه‌مدت آن، این است که همه‌ی فعالان «آگاه به نهضت» را در یک حزب/سازمان «کارآمد» و «موثر»، در کنار اعضای سایر سازمان‌ها که خودشان را انقلابیون آن نهضت می‌دانند، گرد هم آورد. بدون این «پیش‌تاز» که خط مشی سیاسی خود را به مردم تزریق می‌کند، انقلاب برای آن‌ها غیرممکن به نظر می‌رسد. احزاب/سازمان‌ها می‌توانند قدرت را به دست بگیرند و صورت جدیدی از جامعه‌ی طبقاتی را ایجاد کنند (جامعه‌ی سرمایه‌داری دولتی یا غیره) که در آن رهبران جدید (یعنی سلسله‌مراتب حزب/سازمان و کارگزاران آن) توده‌ها را مورد ستم/استثمار قرار می‌دهند.

بخشی از این فرآیند شامل تلاش‌های مستمر برای تحمیل برنامه‌ی سیاسی خود (از طریق نفوذ) بر جنبش‌هایی است که آن‌ها [پیش‌تازگرایان] درک نمی‌کنند، جنبش‌هایی که با استفاده از تاکتیک‌ها و روش‌های سازمان‌دهی متفاوت، موفقیت‌آمیز بودن آن‌ها ثابت شده است. به جای آموختن از تجربیات دیگران، جنبش‌های اجتماعی به‌عنوان ماده‌ی خام و منبعی از اعضای جدید حزب/سازمان تلقی می‌شوند که برای پیشبرد حزب/سازمان مورد استفاده قرار می‌گیرند. به جای به رسمیت شناختن خودآیینی و مبارزات فعالان، مداخله توصیه می‌شود..

## خط مشی سیاسی

حزب/سازمان کاملاً متمرکز خواهد بود و همه‌ی اعضا باید تابع تصمیمات آن باشند، یک صدا سخن بگویند و به یک طریق عمل کنند. بنابراین، حزب/سازمان پیش‌تاز به صورت متمرکز و از بالا به پایین سازمان‌دهی شده است. با این وجود، در حالی که حزب/سازمان «متمرکز» است، قرار است دموکراتیک نیز باشد و اصطلاح «مرکزگرایی دموکراتیک» از این رو به کار می‌رود. اما اگر خلاصه کنیم، ساختار به جای بخش «دموکراتیک» فرمول، بر «مرکزگرایی» متمرکز است. پیش‌تازگرایی به این معناست که «قدرت حزب/سازمان» مستقل از فعالان و مبارزان وجود دارد. این امر بدان معناست که باید انتظار داشت که «دیکتاتوری نهضت» (یعنی حکومت مدافع آن نهضت) سرکوب فعالانی را که دیگر در جبهه‌ی او نیستند، آغاز کند.

اعتقاد بی‌قید و شرط به رهبری حزب/سازمان، مضمونی تکراری در بسیاری از گزارشات حزب/سازمان پیش‌تاز است. ساختار سلسله‌مراتبی حزب/سازمان، ذهنیت سلسله‌مراتبی را در بین اعضای آن پرورش می‌دهد. بنابراین، بسیاری از اعضا به این باور می‌رسند که اختلاف نظر آن‌ها با تحلیل رهبران، حتی قبل از این که به روشنی بیان شود، ممکن است اشتباه باشد. جراتی بنام «شک» از میان می‌رود و «سانسور» یعنی هم‌رنگی با جماعت در این احزاب/سازمان‌ها نیز با فعالیت شدید مورد انتظار از اعضای آن، به ویژه فعالان کلیدی و اعضای تمام‌وقت، افزایش می‌یابد. گرچه ممکن است متناقض به نظر آید، اما هر چه

افراد بیشتر فعالانه در اکت‌های سازمانی شرکت کنند، فکر کردن در مورد کاری که انجام می‌دهند برای آن‌ها دشوارتر می‌شود.

این ایده که ایدئولوژی حزب/سازمان همه‌چیز را توضیح می‌دهد، نیاز به اندیشه‌ی جدید یا مستقل را از بین می‌برد، امکان ارزیابی انتقادی عملکرد گذشته یا اعتراف به اشتباهات را کنار می‌گذارد و ضرورت جستجوی ایده‌ای قابل توجه خارج از سنگر ایدئولوژیک حزب و سازمان را حذف می‌کند. این روند اغلب تا آنجا پیش می‌رود که کسانی را که یکی از جنبه‌های تحلیل حزب/ارگان را زیر سؤال می‌برند، تجدیدنظرطلبان یا انحراف‌گرا می‌دانند و در برابر «فشارهای نظام موجود» سر تعظیم فرود می‌آورند و معمولاً توسط بدعت‌گذاران از صف بیرون رانده می‌شوند.

با توجه به این وحدت کلیدی، این تمایل وجود دارد که هر مخالفتی را به عنوان یک تهدید بالقوه در نظر بگیریم. وقتی می‌توان شنید که «آزادی کامل در نقد» به عنوان یک سیاست داخلی، وحدت یک اقدام تعریف شده را برهم می‌زند، بیان خود دیگر آسان نیست. شواهد از بسیاری از احزاب / ارگان‌های پیشین نشان می‌دهد که رهبران آنها به طور کلی هرگونه مخالفت را به عنوان چنین اختلالی در نظر می‌گیرند و از مخالفان می‌خواهند که اقدامات خود را متوقف کنند یا از حزب / ارگان اخراج شوند.

همچنین باید در نظر داشت که احزاب / ارگانهای آینده نگر نیز خود را برای موفقیت هر انقلاب آینده دارای اهمیت حیاتی می‌دانند. این تنها می‌تواند این تمایل را تقویت کند که مخالفان را عنصری بدانیم که به طور خودکار آینده را به خطر می‌اندازند و بنابراین عنصری هستند که باید به هر قیمتی با آن‌ها مبارزه کرد. این نشان می‌دهد که اگر اعضای حزب/ارگان به نام سانترالیسم دموکراتیک، علناً از خط حزب دفاع کنند، حفظ یک باور شخصی در تضاد با دیدگاه‌های ابراز شده‌ی علنی برای آنها دشوارتر می‌شود. در واقع، اغلب اتفاق می‌افتد که فعالیت‌هایی که اگر توسط اعضای مردمی انجام می‌شد، خشم برانگیز تلقی می‌شد ولی با این وجود، زمانی که رهبران آن‌ها همان کار را انجام می‌دادند، تحمل و توجیه می‌شدند. این بدان معناست که اعضا عموماً متوجه می‌شوند که نفوذ و موقعیت آنها در حزب / ارگان به تمایل آنها برای تبعیت از سلسله مراتب و رهبران آن بستگی دارد. اگر شاخه‌ها یا اعضا، قطعنامه‌هایی را به انتقاد از رهبران اختصاص دهند، فشار زیادی برای خروج آن‌ها وجود خواهد داشت.

بسیاری از آثارشبیست‌ها نسبت به ایدئولوژی زیربنایی آوانگارد ابراز نگرانی می‌کنند. ما آن را از این رو بیان می‌کنیم چرا که اقدامات آن‌ها را مخل می‌دانیم و فعالان جدید را از خود دور می‌کند و مانع از رسیدن به هدفی (آنارشی / بوم‌شناسی / سوسیالیسم / انقلاب) می‌شود که آنها ادعا می‌کنند به دنبال آن هستند. این احزاب / ارگ‌ها معمولاً کوچک، مستعد انشعاب و بدل شدن به فرقه هستند و عموماً در مبارزات اجتماعی نقش منفی دارند. صف طولانی از اعضای سابق شکایت دارند که این احزاب نخبه‌گرا، سلسله مراتبی و بوروکراتیک هستند. این سخنی رایج در میان لنینیست‌ها است - وقتی واقعیت چیزی می‌گوید و تئوری چیز دیگری را می‌گوید، یعنی این واقعیت است که در اشتباه است.

به بیان ساده، اگر توده‌ها در معرض تأثیرات «سیستم» هستند، انقلابیون «حرفه‌ای» هم هستند. علاوه بر این، نیروی چنین تأثیراتی بر «حرفه‌ای‌های» انقلاب باید بیشتر باشد، زیرا آنها از زندگی واقعی توده‌ها دور هستند. پس اگر هستی اجتماعی بر آگاهی تأثیر می‌گذارد، و یک انقلابی دیگر بخشی از زندگی اجتماعی توده‌ها نیست، دیگر ریشه در شرایط اجتماعی که نظریه و کنش را برای هدفی ایجاد می‌کند، ندارد. انقلابیون «حرفه‌ای» که دیگر هیچ ارتباطی با زندگی اجتماعی ساکنان آن ندارند، احتمالاً تحت

تأثیر محیط اجتماعی هستند که اکنون بخشی از آن اند (یعنی یک محیط بورژوازی یا در بهترین حالت خرده بورژوازی) که امتیازاتی برای آنها دارد.

## ساختار قانونی و غیرقانونی آن

به گفته آوانگاردها، حزب/ارگان انقلابی باید ساختاری دوگانه داشته باشد، یکی قانونی و دیگری غیرقانونی. ناگفته نماند که ساختار غیرقانونی قدرت واقعی حزب / ارگان است و نمی توان انتظار داشت که به اندازه حزب / ارگان قانونی دموکراتیک باشد که به نوبه خود کمتر از حزب / ارگان قانونی که قدرت واقعی در سازمان دارد دموکراتیک خواهد بود. مساله در اینجا رد یک سازمان مخفی نیست (قدرت های دولتی یا دولت های اولیه می توانند انقلابیون را مجبور به سازماندهی مخفیانه کنند)، مشکل این است که آوانگاردها چگونه با سازمان های قابل مشاهده و قانونی ارتباط برقرار میکنند.

لنین در «چه باید کرد؟» خواهان ایجاد یک سازمان قدرتمند و کاملاً مخفی است که تمام رشته های فعالیت های مخفی خود را در دستان خود متمرکز می کند، سازمانی که لزوماً باید یک سازمان متمرکز باشد. با این حال، این فراخوان برای متمرکز بودن کاملاً به اصل رازداری وابسته نیست. همانطور که او خاطر نشان میکند: «تخصص لزوماً مستلزم تمرکز است و به نوبه خود به طور ضروری به آن نیاز دارد».

چنین سازمان متمرکزی به رهبرانی نیاز خواهد داشت و لنین اظهار میکند که «هیچ جنبشی بدون سازماندهی پایدار از رهبران برای تضمین تداوم، ماندگار نخواهد بود». به این ترتیب، «سازمان باید در درجه اول از افرادی تشکیل شود که به عنوان حرفه ای درگیر فعالیت های انقلابی هستند.» بنابراین ما یک سازمان متمرکز داریم که توسط متخصصان، توسط «انقلابیون حرفه ای» مدیریت می شود.

ساختار سازمانی این سیستم تقریباً همزمان با «چه باید کرد؟» روشن شد، لنین در این کتاب استدلال می کرد که گروه کارخانه (یا سلول) حزب «باید متشکل از تعداد کمی از انقلابیون باشد که دستورات مستقیمی را از [ کمیته مرکزی و قدرت هدایت تمام فعالیت های سوسیال دموکرات در کارخانه ] دریافت می کنند. همه اعضای کمیته کارخانه باید خود را کارگزار کمیته [ مرکزی ] بدانند و به تمام دستورات آن و تمام «قوانین و آداب و رسوم» این «ارتش در میدان» که در آن وارد شده اند پایبند باشند، و بدون اجازه فرمانده نمی تواند آنجا را ترک کنند. [ به نقل از ای.اچ. کار، انقلاب بلشویک، ج یک ص ۳۳ ]

شبهات ها با ساختار پیشنهادی و پذیرفته شده لنین توسط کمیته در سال ۱۹۲۰ آشکار است. بنابراین ما یک حزب به شدت متمرکز داریم که توسط «انقلابیون حرفه ای» رهبری می شود. در سال ۱۹۲۰ او تجربه بلشویکی را جهانی کرد و برای ایجاد یک ساختار دو حزبی / سازمان (بر اساس ساختارهای قانونی و غیرقانونی) استدلال کرد، نظرات او در مورد تمرکز به طور کلی در مورد آوانگاردها صدق میکند.

## مستقیم اقدام کنید، آوانگاردیسم را رد کنید

آنارشویست ها به خوبی از اهمیت اقلیت های انقلابی برای ایفای نقش الهام بخش و «پیشرو» در مبارزه جهانی آگاه هستند. ما نیاز انقلابیون به «نمونه سازی» در مبارزات را رد نمی کنیم، ما ایده رهبری نهادینه شده و ایجاد سلسله مراتب رهبری شده / هدایت شده را به طور ضمنی (و گاهی غیر ضمنی) در آوانگاردیسم رد می کنیم. اول و مهمتر از همه، آنارشویست ها فرضیه پیشتازی بعنوان علت را رد می کنند. این فرضیه بر این اصل استوار است که «آگاهی علت» باید از بیرون به مردم تزریق شود. ما مستقیماً می کنیم که این موضع نه تنها از نظر تجربی اشتباه است، بلکه اساساً ضد اجتماعی است. زیرا آن منطقاً منکر این است که رهایی مردم وظیفه خود مردم است. علاوه بر این، در خدمت توجیه شیوه عمل نخبگان

است.

بنابراین ماهیت جهانی رد خودگردانی توسط آوانگارد‌ها در سازمان انقلابی، خود را به نفع اشکال نمایندگی آشکار است. به قول کورنلیوس کاستوریادیس، این یک «حزب انقلابی است که به شیوه‌ی سرمایه‌داری سازماندهی شده است». بنابراین، در عمل، حزب / ارگان «سانترالیست دموکراتیک»، اگرچه متمرکز است، اما چندان دموکراتیک نخواهد بود. در واقع، سطح دموکراسی این را در یک جمهوری سرمایه‌داری به جای یک جامعه سوسیالیستی منعکس می‌کند.

احزاب / سازمانهای پیشتاز به ندرت ثابت کرده‌اند که بدنه‌های مؤثری برای تخمیر تغییرات انقلابی، که فراموش نکنیم، هدف اعلام شده آنها است، هستند. در واقع، این احزاب / سازمانها به جای اینکه در خط مقدم مبارزه اجتماعی باشند، اغلب آخرین کسانی هستند که احساسات اولیه جنبش‌ها و رویدادهای مهم اجتماعی را تشخیص می‌دهند، چه رسد به اینکه آن را درک کنند. تنها زمانی که این جنبش‌ها در خیابان‌ها منفجر شده‌اند، «پیشگامان» خودخوانده متوجه آنها می‌شوند و تصمیم می‌گیرند که به رهبری حزب / سازمان نیاز دارند. هیچ آنارشیستی انکار نمی‌کند که احزاب / سازمانهای آوانگارد از برخی جنبه‌ها، به ویژه در بازتولید ارزش‌های سلسله‌مراتبی و بورژوازی در سازمان‌ها و جنبش‌های به اصطلاح «انقلابی» بسیار مؤثر و کارآمد هستند.

حزب / ارگان پیشتاز با ساختار بندی خود در امتداد خطوط سلسله‌مراتبی که منعکس کننده همان سیستمی است که ادعا می‌کند با آن مخالفت می‌کند، این سیستم را به طور بسیار «مؤثر» در جنبش‌های اجتماعی رادیکال فعلی و هر جامعه انقلابی که ممکن است ایجاد شود، بازتولید می‌کند. این بدان معناست که او به محض رسیدن به قدرت، جامعه را در تصویر خود شکل می‌دهد. علیرغم ادعای حامیان آنها، چنین احزاب / سازمان‌هایی واقعاً به معنای انقلابی کلمه کارآمد نیستند. در بهترین حالت، آنها با کند بودن در واکنش به موقعیت‌هایی که با سرعت در حال تغییر هستند، مبارزه را مختل می‌کنند. در بدترین حالت، آنها در ساختار دهی انقلاب و جامعه پس از انقلاب به شیوه‌ای سلسله‌مراتبی «مؤثر» هستند و در نتیجه دولت طبقاتی را بازسازی می‌کنند.

یکی از وظایف اساسی آنارشیسم تشویق به شورش مردمی علیه این نوع نظم و انضباط به ویژه در مکان‌های مبارزه است. «انضباط» مورد ستایش آوانگارد‌ها صرفاً جایگزین اندیشه و معاشرت انسانی با احترام به نظم و سلسله‌مراتب می‌شود. بنابراین، آنارشیسم با هدف تضعیف انضباط سرمایه‌داری (تحمیلی و وحشیانه) به نفع همبستگی، «انضباط» انجمن و توافق آزاد مبتنی بر جامعه مبارزه و آگاهی سیاسی و شور و شوق انقلابی را ایجاد می‌کند. بنابراین، برای آنارشیست‌ها، مدل حزب / سازمان آوانگارد هرگز نمی‌تواند الگوی یک سازمان انقلابی باشد.

در هر مبارزه‌ای یک اقلیت رادیکال وجود دارد که رهبری را بر عهده می‌گیرد و بسیاری از این اقلیت‌ها از تجربیات خود نتایج انقلابی می‌گیرند. به این ترتیب، اعضای مبارزه‌تئوری انقلابی خود را توسعه می‌دهند و نیازی به روشنفکران بورژوا (یا سایرین) ندارند تا آن‌ها را به آن‌ها تزریق کنند. آنارشیست‌ها استدلال می‌کنند که این اقلیت (همراه با تمام اعضای طبقات دیگر که از گذشته خود بریده‌اند و آزادیخواه شده‌اند) باید سازماندهی شده و با یکدیگر همکاری کنند. نقش این سازمان انقلابی، انتشار، بحث و بازنگری ایده‌های خود و کمک به دیگران برای نتیجه‌گیری همان نتایجی است که از تجربیات خود و دیگران گرفته‌اند. هدف چنین گروهی، در گفتار و عمل، کمک به مبارزین / مردم در مبارزاتشان و شناسایی و تبیین جنبه‌های آزادیخواهانه این مبارزه است. این سازمان از طریق درگیر کردن اکثریت قریب به اتفاق مبارزان / جمعیت‌ها به مبارزه اجتماعی و سیاست انقلابی با تشویق مدیریت مستقیم آنها بر مبارزه، به دنبال از بین بردن شکاف سفت و سخت بین حاکمان و محکومان است که مشخصه‌ی جامعه طبقاتی است. فقط این مشارکت و بحث سیاسی که ایجاد می‌شود به افکار انقلابی اجازه می‌دهد تا گسترده شوند به عبارت دیگر،

آنارشیست‌ها استدلال می‌کنند که دقیقاً به دلیل اختلافات سیاسی («نابرابری»)، ما به کامل‌ترین دموکراسی ممکن و آزادی برای بحث درباره مسائل و دستیابی به توافقات نیاز داریم. تنها از طریق بحث و خودفعالی است که دیدگاه‌های سیاسی کسانی که مبارزه می‌کنند توسعه و تکامل می‌یابد.

توجه: افراط‌های چارچوب سیاسی فعلی با احزاب چپ افراطی یا راست افراطی مطابقت دارد. این‌ها مقوله‌هایی هستند که گاهی باورنکردنی به نظر می‌رسد، برخی از آنارشیست‌ها می‌توانند با اصطلاح «چپ افراطی» (بخوانید «آنارشیست‌ها در کجای طیف سیاسی ایستاده‌اند؟») به خود ارجاع دهند، یا رسانه‌ها نیز به آنها این شکل اشاره می‌کنند. در هر صورت، این چارچوب پارلمانی است که موضع «افراطی» را تعریف می‌کند. زمانی که مواضع سیاستمداران بورژوازی را افراطی یا رادیکال نمی‌بینند، یعنی اینکه این امتیاز لیبرال‌ها / سرمایه‌داران ملی است چرا که آن‌ها دارای قدرت دولتی هستند. علاوه بر این، ایالت‌ها قوانینی را برای کنترل این افراط‌ها (به جز خودشان) و هر تفکر/فعالیت رادیکال دیگری ارنند، حتی پیشنه‌ها و سایت‌هایی برای مقابله با رادیکال‌سازی (که دیگر به خدا باوران اسلام‌گرا اختصاص ندارد، بلکه برای هر فکر/عملی که سرمایه‌داری را رد کند) را می‌دهند. شکار کافران / کفار سرمایه‌داری ادامه دارد... دین سرمایه‌داری مانند دیگر ادیان خطرناک است.

## نظرات

نظر (به‌وسیله فیس‌بوک)

## مطلب را به بالاترین بفرستید

این مطلب خلاف آیین نامه تریبون است؟ آن را به ایمیل [tribune@radiozamaneh.com](mailto:tribune@radiozamaneh.com) گزارش کنید

به بالای صفحه بروید